

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره احادیثی بود که در اصحاب ما مشتمل بر قاعده یا اشاره به قاعده لا ضرر داشت و دیروز بعضی از این روایات را خواندیم. البته دیروز یادم رفت که این نکته را عرض کنم که در این روایات، این نکته هم بررسی شود که لا ضرر در این روایت به کدام یک از این مبانی می خورد.

روایتی را که دیروز خواندیم از کتاب کافی و تهذیب، که از همان توقیعات مرحوم صفار بود، حضرت به جای اینکه فاصله بین آنها معین کنند فرمود فقط در حد اضرار نباشد و این نکته اش ماند که توضیح دهیم. اگر که در باب فاصله دو قنات یک حد معینی باشد آن وقت بخواهیم با لا ضرر کم و زیادش کنیم حساب لا ضرر اینجا لا ضرر شبیه حکومت می شود همان بحثی که مرحوم آقای نائینی دارند یعنی لا ضرر به نفی می خورد و مفادش حکومت است. یعنی هر جا حکم اولی داشتیم اگر منتهی به ضرر شد برداشته می شود. اگر مراد این روایت مقام تطبیق باشد و اینکه در خارج چطور آن احادیث تطبیق شود که البته خب خلاف ظاهر است چون محدود نکرده است. آن وقت می خورد به احکام سلطانی که عرض کردیم بعضی ها از این روایت احکام سلطانی را استفاده کرده اند.

و اگر بخورد به اینکه اصلا محدودیت ندارد. معیار ضرر است. آن هم اگر در روایات محدود شده است به خاطر متعارف آن زمان است. و الا محدودیت ندارد. اعتبار فاصله بین دو چاه و حریم چاه همان مقداری است که اضرار باشد. این می شود حکم اولی. این ربطی به هیچ کدام از این دو تا ندارد. این راجع به روایت که پریروز خواندیم و دیروز توضیحاتش داده شد. یک روایتی هم دیروز خواندیم که بر می گردد به عقبه بن خالد. عرض کردیم در این روایت که در کافی هم آمده است و سندش را کراراً توضیح دادیم، مطلبی را نقل کرده است برای اینکه بین دو تا قنات فاصله باشد. اگر دومی به اولی ضربه زد اضرار دارد اینجا تعبیر اضرار دارد، باید بسته شود. اما اگر دومی به اولی ضربه زد چون اولی یک سال کار کرده است آن وقت آن ربطی به دومی ندارد. آن به جای خودش است.

عرض کنم که آن وقت این روایت را دیروز عرض کردیم در کتاب کافی آمده است و در کتاب فقیه هم به عنوان عقبه بن خالد. و بین نسخه فقیه و کافی فرقی بود. دیروز یک دفعه یادم رفت که طریق صدوق به عقبه چیست. این را نگاه کنید طریق صدوق را به عقبه بن خالد.

این روایت را که دیروز خواندیم و عرض کردیم که ظاهر عبارت کافی این است که سؤالی است که عقبه از حضرت ابی عبد الله کرده اند. لکن در عبارت صدوق بعضی هایش دارد قضی بذلک رسول الله. این را کافی ندارد. احتمالاً طبق این روایت جزء اقصیه النبی است که عرض کردیم این جمله ای از اقصیه النبی با همین سند هست که در کتاب عبادۀ نیامده است. جمله ای هم پیش ما هست با سند دیگر در کتاب عبادۀ نیامده است در غیر کتاب عبادۀ نقل شده است. در غیر روایت عبادۀ بن صامت.

سؤال: طریق ندارد

پاسخ: آهان طریق ندارد پس مرسل است.

یعنی شاید مثلاً به همان کتاب محمد بن حسین بوده است نقل نکرده است. علی ای حال چون من هم دیروز برایم شبهه شد یعنی دیشب بود گفتم نگاه کنم. به ذهنم بود که ذکر نکرده اند طریقی برای ایشان. این روایت را که دیروز خواندیم در کتاب شیخ طوسی جور دیگری نقل کرده است با اینکه سند یکی است. در این کتاب جامع الاحادیث، صفحه ۵۴۷، جلد ۲۳ حدیث شماره ۴، در تهذیب نقل کرده است از محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین البته یک مقدارش با کافی شبیه است و آن اینکه «يَكُونُ بَيْنَ الْبُتْرَيْنِ إِنْ كَانَتْ أَرْضاً صَلْبَةً خَمْسُمِائَةِ ذِرَاعٍ وَإِنْ كَانَتْ أَرْضاً رَخْوَةً فَأَلْفُ ذِرَاعٍ»، که این معین کرده است فاصله را. اگر معین کند فاصله را قاعدتاً بعدی اش باید یا بخورد به حکومت یا بخورد به احکام اجرایی. در اینجا این را عن ابی عبد الله نقل کرده است به همین متنی که اینجا دارد. اما در جای دیگر فقیه نه این صفحه ای که ایشان نوشته است. صفحه دیگر فقیه جلد ۳ چاپ دیگری که داریم ۲۳۸ آنجا دارد قضی رسول الله. اینجا دارد عن ابی عبد الله. نمی دانیم بهر حال قضی رسول الله ان یکون بین القناتین. اینجا تعبیر به قنات دارد آنجا بترین دارد. فی العرض با عین آمده است. در بعضی نسخ با أرض با حمزه آمده است یعنی زمین. و مراد از ارض یعنی اینکه دامنه کوه است هر دو از کوه مثلاً گودالی کنده اند رفته اند جلو آب دارد از آن می آید. قنات به این معنا. چشمه مانند است. آن وقت عرضشان یکی است. نسبتشان به کوه یکی است. مثلاً یکی این طرف است یکی آن طرف است. در عرض واحد هستند. مراد از عرض احتمالاً این باشد. نه یکی بالا یکی پایین باشد. چون بالا و پایین به هم دیگر اثر می کنند. اما در عرض واحد باشند نه.

بهر حال این عبارت را ندارد. نمی دانیم حالا این چیست نمی فهمیم. در کافی این عبارت نیست. در فقیه دو متن دارد. یکیش با کافی می خورد یکیش نه این است قضی رسول الله دارد اصلاً. «إِذَا كَانَتْ أَرْضاً رَخْوَةً أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمَا أَلْفُ ذِرَاعٍ وَإِنْ كَانَتْ أَرْضاً صَلْبَةً يَكُونُ بَيْنَهُمَا خَمْسُمِائَةِ ذِرَاعٍ»، به هر حال فقیه این مطلب را دوبار نقل کرده است. یک بار این جوری عرض کردم یک بار هم آن جور که در کتاب

آمده است و ایشان ندارد. و عجیبش این است که در تهذیب این طور دارد. و قضی رسول الله. با اینکه سند تهذیب عین سند کافی هم هست. حالا در کتاب کافی قضی رسول الله ندارد. اینجا دارد. عرض کردیم مرحوم شیخ صدوق هم قضی دارد بعد از نقل حکم قضی بذلک رسول الله. اما در کتاب تهذیب آمده است «فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص فِي رَجُلٍ اخْتَفَرَ قَنَاءً وَ أَتَى لِذَلِكَ سَنَةً ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا حَفَرَ إِلَى جَانِبِهَا قَنَاءً»، این مثل همان است. آنجا فقط عن ابی عبد الله بود. آنجا مثلاً رجل اتی جبلاً فشق فيه قنأه تعبيرش این بود. علی ای حال اینجا هم مرحوم شیخ از محمد بن یحیی نقل کرده است. استاد مرحوم شیخ کلینی. «فَقَضَى أَنْ يَقَاسَ الْمَاءُ»، آن یقاس آنجا تقاسمان بود که یقایسان هم داشت. دیروز توضیحش را دادیم. «بِجَوَانِبِ الْبُئْرِ»، این هم عجیب است چون قنأه است و این بُئر گرفته است. خیلی عجیب است. جوانب القنأه باید باشد. جوانب در نسخه کافی حقائق البئر. آنجا هم بُئر بود متأسفانه. شاید مرادش آن چاه اصلی مثلاً یک چاه دیگر اصلی بود. ليله هذه و ليله هذه. این این جور نبود. آ «وقت دارد که آنجا دارد» «فینظر ایتها اضرت بصاحبتهما.»، متن کافی اینجا دارد فان كانت الاخيره اخذت ماء الاولى، اینجا به جای اضرت، اخذت دارد. نسخه مرحوم شیخ طوسی حالا در کتاب صدوق هم اضرت بود. اینجا اخذت دارد و این نشان می دهد که در ذهنشان اضرت به معنای نقص بود. حالا می خواهید روایت را تمام کنیم برسیم به معنای ضرر و ضرار حقیقت ضرر نفس است. اخذت ماء الاولى یعنی آب اولی کم شد. در یک نسخه اضرت بود در یک نسخه اخذت بود. و شواهد فیما بعد هم که اقامه می شود ضرر اصولاً به معنای نقص است. فرق اساسی بین ضرر و حرج در اینجا است. حرج به معنای ضیق است. انسان احساس ناراحتی کند. اما ضرر آن حرج به آن معنا. ضرر به معنای نقصی است که پیدا می شود. بر اثر این حکم نقصی پیدا شود. دارد «غُورَتِ الْأَخِيرَةُ وَإِنْ كَانَتْ الْأُولَى أَخَذَتْ مَاءَ الْأَخِيرَةِ لَمْ يَكُنْ لِصَاحِبِ الْأَخِيرَةِ عَلَى الْأُولَى شَيْءٌ»، دیگر آن حق ندارد اعتراض کند. چون اولی اول بوده است و یک سال بوده است.

علی ای حال اختلاف بین متن تهذیب موجود ما با کافی موجود گاهی هست. نه اینکه منحصر به اینجا باشد. اما احتمالاً اینجا نکته دیگری بوده است. بعید است مرحوم شیخ این مقدار اشتباه را انجام دهد. فوق العاده این مطلب بعید است. عرض کنم خدمتان که به طور متعارف مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب اگر ابتدا به اسم کسی کند از کتابش گرفته است. مگر بعضی جاها تصریح کرده است که از کتاب دیگری است. یکیش همین محمد بن یحیی. شیخ طوسی در اول مشیخه طریقش را به مرحوم کلینی آورده است. بعد می گوید جمله ای از روایت را هم از همین راه نقل می کنم. از راه کلینی.

عادتاً به طور طبیعی عرض می کنم اگر از مشایخ کلینی نقل می کند از کتاب کلینی است. این به طور طبیعی. مثلاً علی بن ابراهیم احمد بن ادریس، محمد بن یحیی، حسین بن محمد اینها مشایخ کلینی هستند. همین جا هم تصریح می کند ایشان. عادتاً اگر از اسم ایشان

.....
شروع کرد از کتاب کلینی است. اسم اینها را من نقل می کنم از همین کتاب کلینی است به همین سند. آن وقت باید بگوییم نسخه کلینی شیخ با ما خیلی فرق داشته است. الآن نسخه کلینی که پیش شیخ بوده است خیلی فرق دارد. چیزی که ایشان نقل می کند با نسخه ای که ما داریم.

التبه مرحوم شیخ در آن جایی که عده ای از مشایخ کلینی را ذکر می کند و می گوید سند من به اینها همین سند من به کلینی است بعضی ها را سند دووم را هم می آورد. من جمله همین محمد بن یحیی عطار. می گوید و ایضا غیر از حالا طریق کلینی از این طریق از طریق حسین بن عبید الله و ابن ابی جید نقل می کند از پسر ایشان. پسر احمد از خود احمد. ایشان دارد و ایضا. اما حالا معنای این عبارت این است که شیخ دو جور از کتاب محمد بن یحیی نقل می کند یک بار از کتاب کلینی نقل می کند یک بار مستقیما از کتاب خودش. چون وقتی می گوید و ایضا خبرنا به فلان، طریق اول خب طریق کلینی است خب واضح است.

طریق دوم احتمال طریق خودش است. بعدش هم احمد بن ادریس هم همین طور. یک چند نفری از مشایخ کلینی را ایشان اضافه بر اینکه می گوید از طریق کلینی نقل می کنم باز خودش یک طریق دیگر هم به آنها دارد و ابتدا هم به اسم او که کرده است. طبق قاعده اگر ابتدا کرد از کتاب خودش باشد. لذا این شبهه قوی می شود که جمله ای از روایاتی که از محمد بن یحیی است از کتاب خودش است. دیگر از کتاب کلینی نیست. اگر این احتمال تقویت شود و قبول کنیم سر اختلاف متن روشن می شود. اینکه چرا متن مختلف است سر اختلاف روشن می شود. پس بنابراین مرحوم کلینی مستقیما احتمال هم دارد که مرحوم کلینی از کتاب محمد بن حسین گرفته است این نسخه باشد. لکن مرحوم شیخ طوسی از کتاب محمد بن یحیی گرفته است. اگر این احتمال درست باشد حالا فرض کنید با مقدماتی که الآن به آن اشاره کردیم درست باشد معلوم می شود که در متن های متأخر هم که بیشتر جنبه نقل است آن هم گاهی اختلاف پیدا می شده است. اینجا اضرت دارد اینجا اخذت دارد. من باب مثال می خواهم بگویم. و مثلا جوانب البئر دارد آنجا حقائق البئر دارد. این احتمال قوی است. بعید می دانیم کلینی مرحوم شیخ با ما البته فرق داشته است اما این مقدار فرق را بعید می دانیم.

سؤال: یکدفعه تصحیف است یکدفعه نقل به معنا است که الفاظ دیگر است.

پاسخ: نه دیگر الفاظ دیگر نشده است. این برای ما که روی متن حساب می کنیم ارزش دارد. آقایان چون روی متن حساب نمی کنند

شاید خیلی برایشان ارزش نداشته باشد

سؤال: نقل به معنا

پاسخ: نه دیگر وقتی کتاب شد دیگر نقل به معنا نیست. این نقل به معنا جایی است که شفاهی باشد.

سؤال: الآن خیلی الفاظ با هم فرق دارد

پاسخ: خب همین دیگر. توجیهش این است. مرحوم کلینی از نسخه

سؤال: پس معلوم می شود که

پاسخ: بعید است که دو نسخه از کتاب کافی باشد. خیلی بعید است.

سؤال: خیلی متفاوت نیست جوانب با حقائق

پاسخ: بالآخره نسخه نوشتنی است. شفاهی که نیست. چرا مختلف است

سؤال: هر دو از کتاب عطار است یک روایت می شود. این همه نسخه اش مختلف است

پاسخ: نه مرحوم شیخ وقتی از کتاب عطار نقل می کند گاهی از نسخه کلینی نقل می کند گاهی خودش از کتاب عطار. این احتمال هست. یعنی مصدرش دو تا است کافی نیست. مصدرش کتاب خود محمد بن یحیی است. مشکل کار همین است مصدر یکی است لذا ما اسم این را گذاشتیم اختلاف نسخ نه اختلاف مصدر. مثلاً اگر احمد بن ادریس بود می گفتیم اختلاف مصدر. اما چون مصدر یکی است و آن کتاب محمد بن یحیی، اصطلاحاً اسم این را می گذاریم اختلاف نسخ. این هست. ما این کار را زیاد کردیم چند سال است که کار ما همین است. الآن گاهی از کتاب واحد مثل نوادر الحکمه هر سه از کتاب نوادر الحکمه نقل می کند. هم شیخ کلینی هم صدوق هم شیخ طوسی. متن هایشان با هم دیگر مختلف است. تصریح هم به اسم نوادر الحکمه است. این لذا عرض کردیم کرارا و مرارا دیگر چند سال است آقایانی که بیشتر بودند که در کتب ما در کتب اصولی ما مثل شیخ در رسائل و بعد هم آقایان بعد از ایشان، بحث متن را اصولاً مطرح نمی کنند. شیخ دارد حدیث یا به لحاظ صدوق نگاه می کند یا جهت صدور. تقیه به لحاظ دلالت. ما متن را هم اضافه کردیم. به لحاظ متن هم باید بررسی شود. اصولاً آقایان بررسی نمی کنند و عرض کردیم یکی از نکاتی که اصولاً در فکر مرحوم آقای بروجردی بود برای جامع الاحادیث حالا تطبیق شده است یا خیر بحث دیگری است. یکی از ج هاتی که در فکر ایشان برای تألیف جامع الاحادیث دقت در متن بود. که متون و اختلافشان با هم دیگر کاملاً بیان شود. البته آن مقداری که در زمان ایشان چاپ شد کتاب طهارت و یک مقدار بعضی هایش هم آماده بود فقط در کتب اربعه بود. لکن ما عرض کردیم هر حدیثی که داریم مصادر گاهی حدیث ما در مصادر اهل سنت

است. گاهی در مصادر زیدی ها هم هست. حدیث خود ما است. برقی و صفار و رجال خود ما روایت خود ما هم باید بررسی شود. فرقی نمی کند. بررسی متن فرقی نمی کند و توضیحش را عرض کردیم در وسائل در این جهت چیز نمی کند. اسمش من گاهی اوقات تسامح می گذارم تسامح نمی کند. شما خوب دقت کنید مثلاً در وسائل می گوید مثلاً از کافی نقل می کند و رواه الشیخ مثله. در این مواردی که ایشان مثله یا نحوه یا بعضی ها فرق بین مثله و نحوه می گذارند شاید بالای نود درصد مثله نیست اختلاف متن دارد. یعنی خیلی زیاد است نه کم. بالای نود درصد اختلاف دارد مثله نیست.

یکی از اصراری که آقای بروجردی تصمیم گرفتند جامع الاحادیث را تدوین کنند در مقابل وسائل همین بود. نکته اش همین بود. که در وسائل متن با دقت بررسی نمی شود. ما باید متن را با دقت مقابله نسخ با هم دیگر متن را با دقت و این ریشه دارد. تسامح گاهی می گویم تسامح. تسامح نیست از صاحب وسائل اشتباه نشود. این مبنا است. صاحب وسائل به احادیث از دید زاویه فقهی نگاه کرده است و فتوا داده اند. خوب به لحاظ و حالا متن فتوا را می دهد مخصوصاً روی عمل مشهور حساب می کنند. مرحوم آقای بروجردی دیدش به حدیث از زاویه حدیثی است. حدیث بماهو حدیث. این دو دید است. اگر حدیث را به زاویه حدیث نگاه کردی باید این اختلاف ها را ذکر کنی. اگر حدیث را به لحاظ معنا و مضمون و فتوا نگاه کردی دیگر خیلی مهم نیست. حالا اخذت بوده است یا اضرت بوده است. مطلق یکی است حالا کم و زیاد می شود.

پس بنابراین اگر گاهی من نقل می کنم معنایش تسامح صاحب وسائل نیست. گاهی در زبان من می آید تسامح. تسامح بنده است نه ایشان. دو مبنا و دو دید است. یک دید به حدیث به لحاظ مضمون و فتوا و عمل مشهور و فتوا بر چیز و یک دید بر این است که حدیث را به لحاظ حدیثی بررسی کنیم. کاری به فتوا نداشته باشیم. خود حدیث را دقیقاً به لحاظ سند، مصدر و متن و تمام خصوصیات، کوتاه، بلند اختصار تلخیص، تمام اینها ذکر شود. یکی از اهداف مرحوم آقای بروجردی در جامع الاحادیث این دیدگاه بود. اصلاً هدف این دیدگاه بود. که حدیث را به لحاظ حدیثی بررسی کنیم نه به لحاظ فقهی. درست هم هست انصافاً هم هر دو اش درست است. به لحاظ فقهی آن نتیجه می دهد.

باید دیگر نگاه کنیم مرحوم آقای نائینی هم دارد آقای خویی هم دارد دیگران هم دارند. در خبر واحد دارند. متن را اصولاً ذکر نمی کنند. روی متن اصولاً کار نمی کنند. و سرش هم عرض کردم این است چون اینها نظرشان به حدیث نظر فقهی بوده است. و نظر فتوایی بوده است. نه نظر حدیثی. علی ای حال یک بحث این است که الآن اختلاف هست. اینکه الآن اصلاً در کلام مرحوم کلینی از امام صادق است

عن ابی عبد الله است. در کلام مرحوم شیخ قضی رسول الله است. البته صدوق هم هر دو را دارد. اولش عن ابی عبد الله است می گوید و قضی بذلک رسول الله. صدوق هر دو را دارد. در حقیقت سه متن می شود.

لکن به ذهن ما می آید شیخ دقیق تر باشد. شیخ طوسی به خلاف آنچه که مشهور و به ذهن ما می آید که مصدرش را عوض کرده است. اخلاف نسخه است. مصدرش را اشتباه کرده است. به نظرم می آید که کلینی یا از کتاب محمد بن یحیی گرفته است یا محمد بن حسین. که مرد بزرگواری بوده است و شیخ طوسی مستقیم از کتاب محمد بن یحیی گرفته است. نه از کتاب کلینی. بعید است اینقدر شیخ مثلا کتاب باشد عن ابی عبد الله این باشد قضی رسول الله. خیلی بعید است این مقدار دخل و تصرف در حدیث بسیار بسیار مستبعد است. این نکته را عرض کردم چون جاهای دیگر هم دارد. تأثیر خوبی دارد. اینجا ممکن است تأثیرش زیاد نباشد. من فعلا اینجا خیلی روی تأثیرش کار نمی کنم اما این راه را می خواستیم خدمتان عرض کنیم برای اینکه روشن شود. حدیث دیگری که هست ظاهرا اختلافش این است. بهر حال اینجا هم کلمه اضرت به کار برده شده است چون قضی ان یقاس الماء بجوانب البئر، می خورد که احکام سلطانی باشد. مقام اجرا باشد. بعید است این مراد نفی و مقام حکومت باشد. خیلی بعید است. ظاهرا به احکام اجرایی بیشتر می خورد.

سؤال: ببخشید کلینی از مرحوم حسین بن سعید گرفته باشند تصرف می کند در روایت؟

پاسخ: از کتاب حسین بن سعید؟ نه ظاهرا آن هم اختلاف دارند گاهی. یعنی هر سه شان از حسین بن سعید نقل می کنند با همین اختلاف نسخ. کلینی نقل می کند شیخ طوسی هم نقل می کند. بهر حال البته راجع به کتاب حسین بن سعید چون من کرارا عرض کردم نجاشی که از استادش ابن نوح تقاضای اجازه کتب حسین بن سعید می کند ابن نوح با دقت همین راهی را که ما داریم می رویم عرض کردیم عده ای از قدمای ما روی کارهای حدیثی با دقت کار می کردند. لذا حجیت تعبیدی پیششان نبود قرائن و شواهد را خیلی مراجعه می کردند. یکی از آنها ابن نوح است. ابن نوح در اجازه ای که به مرحوم نجاشی داده است نقل کرده است نجاشی می گوید کتب حسین بن سعید پنج نسخه دارد. خیلی عجیب است. ایشان تصریح می کند دیگر. بعد می گوید وینبقی عن لا تحمل روایه علی روایه. روایه در اینجا مراد نسخه است. چاپ. یعنی اگر شما از چاپ بیروت نقل می کنید از چاپ تهران نقل می کنید تمام این خصوصیات را بنویسید. کاری که الآن غربی می کنند. این را هزار سال قبل نوح دارد. فقط آن زمان نمی گفتند چاپ الآن می گویند چاپ. آن زمان می گفتند روایه. مثلا کتاب حسین بن سعید روایه فلان کتاب حسین بن سعید خیلی عجیب است مرحوم ابن نوح اصرار دارد به نجاشی که دقت کنی که جا به جا نشود نسخه ها. اگر گفتید کتاب حسین بن سعید دقیقا مشخص کنید. خب متأسفانه الآن ما در کتاب شیخ طوسی این را نمی بینیم.

یعنی مشکل کار این شد. آن راهی را که قدمای ما اصحاب بغدادی ما داشتند که در بغداد و کذلک قمی ها. اگر ادامه پیدایمی کرد خیلی وضع حدیث ما عوض می شد.

البته یکی از عواملش این نبود که اصحاب ما کوتاهی کرده باشند، یکی از عواملش این بود که کتب اولیه، مصادر اولیه از دسترس خارج شد. عمده اش این بود. با جمع کردن و تنظیم و تصحیح و اختیار آن نسخه صحیح در کتاب کافی و بعد تهذیب و استبصار و فقیه در این کتب که آمد دیگر نیازی به آن نسخ اولیه نشد. آنها خود به خود مخصوصا شیعه هم همیشه در بدبختی و گرفتار و فشار و سختی بود. چیزی هم نبودند یک عده یک گوشه بودند یک عده یک گوشه. غرض با این اوضاعی که داشتند غیر از این مقدار راهی برایشان نبود. لذا خود به خود آنها حذف شد. نه اینکه اینها کوتاهی کردند. بعد دیگر نماند. در دستشان نبود. در اختیارشان نبود. یک مشکل کاری که پیدا شد این بود. چون نیازی به او نبود. فرض کنید پانصد تا حدیث داشت این کتاب. صد و پنجاه تای آن که تقریبا صد ساله بود و معارض نداشت و قابل قبول بود اصحاب آورده بودند و بقیه اش را هم حذف کرده بودند. دیگر اهتمام به خود حفظ کتاب اصلی نکرده اند.

علی ای حال این هم یکی از روایاتی که ما داریم. یک روایت دیگر داریم که چون در آن لا ضرر آمده است بنا بود بعد بخوانیم. حالا می خوانیمش و فردا یک توضیحی راجع به آن می دهیم. در این کتاب صفحه ۵۴۲ از کتاب کافی نقل کرده است. منفردا. یعنی در تهذیب و فقیه نیست. باز محمد بن یحیی، توضیحاتش چون گذشت دیگر تکرار نمی کنیم. عن محمد بن الحسین ابن ابی الخطاب که از اجلای اصحاب است. عن محمد بن عبد الله بن هلال. آن روز هم عرض کردیم در کتاب نجاشی نیامده است این عنوان. لکن نجاشی عبد الله بن هلیل را نام برده است. بعد نوشته است له کتاب رواه عنه فلان، عن محمد عنه. پس اسم محمد بن عبد الله بن هلال در کتاب نجاشی هست در ذیل عنوان عبد الله بن هلیل. الآن نیست در کتاب نجاشی اسم این محمد. اما در ذیل آن هست اسمش هم جابه جاشده است. عن عقبه بن خالد که توضیحاتی راجع به این مطلب گذشت. دیگر تکرار نمی خواهد. عن ابی عبد الله علیه السلام. عرض کردیم یک مجموعه اقصیه النبی بوده است که شرح حالش را دادیم و عرض کردیم این اقصیه النبی در اواخر قرن اول در فکر جمع آوری اش شد عمر بن عبد العزیز بعد مقدار زیادی اش را در موطع مالک آمده است که یکیش همین قضی لا ضرر و لا ضرار. در همین کتاب موطع مالک. و مقداری از این اقصیه النبی در مصادر دیگر است که الآن جایش اینجا نیست. الآن چون آقایان مشغول است و بعد تعطیلات فاطمیه است بعد نیست کل این اقصیه را جمع کنید. چه سنی چه شیعه و ربط اینها روشن شود خیلی مفید است. و عرض کردیم عقبه بن خالد مجموعه ای از اقصیه النبی را نقل کرده است که با نقل پسر احمد بن حمیل در زیادات بر کتاب پدرش آمده است از عباد. عرض کردیم

این نوه پسر عبادۀ به اصطلاح این را از جد پدرش نقل می کند. و این شخص در سال ۱۳۱ کشته شد در مدینه. اهل مدینه است. یعنی زمان امام صادق.

شخصی به نام موسی بن عقبه که از اجلای علمای اهل سنت است در صحاح ست هم از او نقل کرده اند این مجموعه اقصیه را نقل می کند. کسی دیگر هم نقل نکرده است. این هم ۱۴۱ وفاتش است. یعنی باز هم زمان امام صادق. هم مؤلف کتاب هم راوی کتاب توش اهل سنت در سال ۱۳۱ و ۱۴۱. وفات رحلت امام صادق هم ۱۴۸ است بنا بر مشهور. آن وقت شخصی به نام عقبه بن خالد، معظم، معظم نه حدود هفت تا هشت تا از متن همان عبارت را آورده است. این هم تعجب آور است برای ما هنوز هم حل نکردیم. و در یعنی نسبت آن چه که عقبه به عنوان قضی رسول الله دارد با آنچه که در روایت عبادۀ آمده است عموم و خصوص من وجه است. همین چیزی که الآن خواندیم از کتاب شیخ در آنجا نیست. این حدیثی که الآن می خواهیم بخوانیم صفحه ۵۴۰ در آنجا هست. یکیش آنجا نیست یکیش آنجا هست.

عرض کردیم طبق شماره گذاری ای که من کردم ۱۹ فقره است ۱۹ حکم است بعضی ها هم بیشتر گفته اند بعضی ها هم از این عدد بیشتر گفته اند دیگر توضیحاتش را آنجا دادم دیگر تکرار نمی کنم. هفت هشت تا یا نه تای آن را نقل کرده است چون بعضی هایش ابهام دارد. علی ای حال یکی از اقصیه این است. حالا این چطور شده است این هم برای ما روشن نیست. دقت کنید نفی نمی کنیم. جهل داریم. نه عقبه را درست می شناسیم نه محمد بن هلال را درست می شناسیم. این دو تا را درست نمی شناسیم. محمد بن هلال و محمد بن عبد الله اجمالا شخصیتی هستند در کوفه. بهر حال مقدار روایاتشان نشان می دهد که و راجع به عبد الله بن هلال برادرهایش را نقل کردیم و صحبت های دیگر هم که سابقا گذشت نشان می دهد که اجمالا یا مولا هستند یا اصیل هستند از بنی هست. خانواده ای بودند. چطور اینها این را نقل کرده اند این هم برای ما روشن نیست. چون یک احتمال دارد که این نقل نوه عبادۀ را آورده اند پیش امام صادق و امام صادق تأیید فرموده است. احتمال دارد.

چون عرض کردیم در زمان امام صادق غیر از این هم چیزهای دیگری به رسول الله منصوب بود اهل سنت. یکیش مال همان محمد بن عمرو بن ابی بکر بن حزم است. به نظرم اگر اسمش را اشتباه نکرده باشم. در یک روایت دارد که امام صادق به من گفت برو خانه آنها قضی رسول الله و ببین دیه فلان چیز یکی از آن دیات مال جوارح را من رفتم نگاه کردم دیدم نوشته بود ثلث. آمدم به امام صادق عرض کردم حضرت گفت درست است این مطلب. ما داریم یعنی این مطلب را نظیرش را داریم. چیز تازه ای نیست.

آیا این هم همان طور بوده است؟ مثلاً گفته است برو این چیزی نوه عبادۀ نقل می کند بعد به امام عرض کرده امام گفته است که بله درست است. الآن نمی توانیم چیزی راجع به این بگوییم. اما قسمت روشن این اقصیه همان محمد بن حسین است. فوق العاده جلیل القدر و بزرگوار است. ایشان در کتابش آورده است. پس بنابراین باز هم تکرار می کنیم که مرحوم کلینی که باز هم تاریخ حدیث روشن شود. مرحوم کلینی اهل قم در قم کتابی نوشته است از محمد بن یحیی اهل قم، ایشان به کوفه آمده اند از محمد بن حسین اهل کوفه از اینجا حدیث کوفی می شود. آن دو تائیدی هم اهل کوفه خود امام صادق هم اهل مدینه. نسبت به آن دو تا برای ما امر روشنی نیست. اینکه اینها مدینه خدمت امام یا در حج یا در عمره می رسند واضح است. این هم که الآن در این کتاب هست این هم واضح است. چطوری اینها را ربط بدهیم به هم گیر دارد. آن نقطه ربطش برای ما روشن نیست. نمی توانیم الآن چیزی بگوییم. چیز روشنی که قضی رسول الله بین اهل المدینه، اگر یاد آقایان باشد چون حافظه من اجمالاً بد نیست. این را مثلاً بعضی ها دو تا قضی گرفته اند. در همین کتاب چاپ جدید دو تا سر سطر زده است. به نظر من این دو تا قضی یکی است. این که گفتم آنجا هم در شماره این اقصیه اختلاف داریم به نظر من قضی رسول الله بین اهل المدینه در خود مدینه فی مشارب النخل انه لا یمنع نفع الشیء. این حدیث الآن در کافی آمده است به عنوان نفع الشیء. لکن در کتاب همین مسند چون زیادات در مسند چاپ شده است. نفع البئر. هر دو اش جابه جاشده است. شیء اش با بئر و آن نفع هم نفع است. یا نفع البئر. نفع خودش به معنای خیس کردن. آبکی بودن. این در بین اهل مدینه کسانی که در مدینه پیغمبر بودند که بیشتر درخت خرما داشتند لا یمنع نفع البئر. یعنی اگر آبی در چاه باشد بعد توضیحش را فردا عرض می کنم. خیلۀ خب باشد فردا.

سؤال: معنایش چیست

پاسخ: نمی دانم. نفع البئر نمی فهمم. لا یمنع نفع الشیء. عرض کردم مشکل کار این است که این روایت فعلاً در غیر کافی نیامده است. این هم یک مصیبت دیگر. اگر نسخه دیگری بود شاید میتوانستیم حلش کنیم. در کتاب مسند احمد در زیادات عبد الله آمده است. حالا فردا اگر باز فرصتی شد چون کتاب را آوردم دو مرتبه بخوانیم. و قضی بین اهل البادیه. عرض کردم این را اگر دو تا بگیریم بیست تا می شود. یکی بگیریم نونزده تا می شود. ما یکی گرفتیم. در مدینه این طور. و اما در بادیه. انه لا یمنع فضل ماء، آن وقت در اینجا دارد لیمنع به فضل کلاء. مثلاً کسی آبی داشت زیاد آمد زمینش را خیس کرد زیاد آمد دیگر نمی تواند جلوش را بگیرد به کسی دیگر ندهد. جلوش را بگیرد. انشاء الله خواهیم گفت بعضی ها گفته اند زیادی را باید بدهد. اگر برای شرب انسان باشد. بعضی ها گفته اند شرب انسان و حیوان. بعضی ها گفته اند که نه شرب انسان و حیوان و درخت. گفته اند برای درخت بعضی هایشان گفته اند می شود جلوش را گرفت. می گویند من به درخت تو نمی خواهم آب بدهم. بعضی ها هم گفته اند نه. آن وقت لیمنع به فضل کلاء. کلاء به معنای مرتع است. جلوی

آب را بگیرند که از مرتع استفاده نشود. ظاهر این حدیث این طور است. الآن اینطور است. این متنی که الآن آورده است ایشان این طور است. این در کتاب کافی است. البته من هنوز دقیقاً نمی دانم چرا شاید یک جای دیگر نگاه کنید جامع الاحادیث شاید جای دیگر آورده باشد. این در کتاب فقیه هم هست اما ایشان استخراج نکرده اند. اما در فقیه خوب دقت کنید جلد ۳ صفحه ۲۳۸ همین چاپی که اخیراً شده است با حواشی، در فقیه اولی اش را ندارد. اهل مدینه را ندارد. دومی اش را فقط دارد. عبارت فقیه این است. وقضی فی اهل البوادی، به جای بادیه. ان لا یمنع فضل ماء. اگر آب دادند آب هایشان زیاد آمد جلوی اش را بگیرند. لا یمنع فضل ماء. و لا یبیع فضل کلاء. فضل الکلاء. اگر مرتع هم زیادی داشت نفروشدند. اینجا هم بیع دارد. آقایانی که با روستا آشنایی دارند یکی از مشکلات همیشه روستایی ها همین طور است گاهی مثلاً این ایام که یواش یواش بهار می شود مرتع زیادی دارند گوسفند ها که میچرند زیاد می آید. دهات آن طرفی هم می خواهند از این مرتع استفاده کنند. یکی از دعوایی که در دهات خیلی متعارف است همین است. اینها جلوی شان را می گیرند. می گویند این مرتع مال روستای ما است شما حق ندارید گوسفندان را این طرف بیاورید. آقایانی که با روستایی ها آشنایی دارند می دانند. چون دعوا سر امور خیلی عجیب و غریبی دارد. این روایت می گوید که شما حق ندارید. حالا این بیع بود یمنع بوده است و لا یمنعوا فضل الکلاء. اگر شما گوسفندان را چرا دادید مع ذلک مرتع زیاد بود حق ندارید برای ده دیگر اجازه ندهید بیایند از این مرتع استفاده کنند. یا بفروشید. لا یبیعوا است. یا لا یمنعوا است. حق ندارید جلوی شان را بگیرید اگر مرتع زیادی است چون آنها هم حق، می گوید نگویند مرتع مال است. یک اصطلاحی دارند هر ده را مرتعش را مال خودش می دانند. گاهی اوقات دهات نزدیک است مثلاً شش کیلومتر با هم فاصله دارند. نصف مرتع را مال این می گیرند نصف مرتع را مال آن می گیرند. حساب خاص خودشان. حالا حساب های دیگر هم دارند که نمی خواهم وارد بحث این قسمت شوم.

علی ای حال ببینید در جامع الاحادیث این کتاب ها این را استخراج کرده است یا خیر. چون من ندیدم اینجا که نوشته است. من از نسخه فقیه مباشرتاً نقل می کند. و قضی علیه السلام فی اهل البوادی. کلمه اهل البوادی نگاه کنید. ببینید در جامع الاحادیث این را استخراج کرده است یا خیر از فقیه. و نمی دانیم چرا قضی هم ندارد. ندارد عقبه. قضی علیه السلام. و قضی علیه السلام. حتی قال ابو عبد الله هم ندارد.

س: ...

ج: در کجا است این؟

س: در جلد ۲۲.

ج: آهان بیست و دو. فکر نمی کردم استخراج نکرده باشد. چون خیلی بعید است. اجازه بدهید.

بعد اینجا نوشته است تقدم فی احادیث باب ان لمالک الارض و یبیعها من ابواب البیع. بله اینجا دارد. خودش در تقدم یأتی اش دارد.

بهر حال من به ذهنم می آید این ذیل روایت عقبه بن خالد است. و قال لا ضرر و لا ضرار. محل شاهد هم این است. اینجا تمسک به لا

ضرر شده است. عرض کردیم در روایت عبادۀ اینجا لا ضرر ندارد. اینجا اصل لا ضرر ندارد. و مرحوم آقای عرض کردم یکی دیگرش هم

در شفعه، مرحوم آقای شیخ الشریعه خیلی اینجا مانور داده است که ما در روایت شفعه که ما خیال می کردیم بعد بالآخره با مراجعه به

روایت مسند احمد این مشکل حل شد. راست است در روایت مسند احمد بعد از این و قال ندارد. در روایت فقیه هم ندارد. در روایت

فقیه هم دارد و قال لا ضرر و لا ضرار. فقط در روایت جناب کافی دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين